

چرخه بی رحم:

حقیقت سرکوب هزاره از کله مناره‌ها تا کوچ اجباری

در این چرخه بی رحم قدرت و سرکوب، جایی که هر حاکمی با شمشیر و فتوا، اقلیت‌ها را له کرده، داستان هزاره‌ها نه فقط روایتی از قربانی شدن است، بلکه فریادی علیه سیستمی که از درون و بیرون، اتحاد را نابود می‌کند. من این بار عمیق‌تر می‌روم، موشکافانه‌تر، چون حقیقت بدون جزئیات، فقط دروغی دیگر است. از پایه‌های سرکوب شروع می‌کنم: دوران عبدالرحمان، که نه یک پادشاه، بلکه یک ماشین کشتار بود. بعد به روایت کاتب هزاره می‌پردازم، آن هفت سال مقاومت که می‌توانست تاریخ را عوض کند اما با خیانت و ضعف درهم شکست. سپس خالق را، نه به عنوان افسانه، بلکه به عنوان ضربه‌ای واقعی به استبداد. و در نهایت، نقش سیدها و ملاها، که اغلب به جای شمع، سایه‌ای بر جامعه هزاره انداخته‌اند. این‌ها نه قضاوت‌اند، بلکه بر اساس اسناد تاریخی، از سراج التواریخ تا گزارش‌های مورخان معاصر، بیرون کشیده شده‌اند

– برای اینکه بفهمیم چطور دشمنان خارجی با دست‌های داخلی، زنجیرها را محکم‌تر کرده‌اند.

دوران عبدالرحمان: موشکافی یک نسل‌کشی
طراحی شده

عبدالرحمان خان، که از بر تخت نشست، نه یک امیر محلی، بلکه دست‌نشانده بریتانیا بود – کسی که لندن او را با طلا و اسلحه مسلح کرد تا "افغانستان" را به یک دولت متمرکز پشتون‌محور تبدیل کند. او هزاره‌ها را هدف اول قرار داد، چون آنها نه فقط شیعه بودند، بلکه در هزارستان – منطقه مرکزی غنی از زمین‌های حاصلخیز و معادن – مستقل زندگی می‌کردند. این استقلال، تهدیدی برای سیستم قبیله‌ای او بود، که بر پایه کوچی‌گری پشتون‌ها و سرکوب اقلیت‌ها بنا شده بود.

تحلیل تاریخی نشان می‌دهد این سرکوب تصادفی نبود؛ یک استراتژی سیستماتیک بود. از عبدالرحمان مالیات‌های سنگین وضع کرد – مثلاً جزیه بر شیعیان – و زمین‌های هزاره را به عنوان "ملکيه" غصب کرد. هزاره‌ها، که عمدتاً کشاورز و دامدار

بودند، مقاومت کردند، اما او از فتوای علمای سنی
مثل ملا محمد اسحاق در پشاور استفاده کرد تا
لشکریانش را "مجاهدان علیه کافران" بنامد. ارتش
او، با هزار سرباز منظم و قبایل غلامی شده، به
هزارستان هجوم برد. نتیجه؟ کوچ اجباری، بردگی، و
نسل‌کشی.

آمارها وحشتناک‌اند: بر اساس تخمین‌های مورخان
مثل حسن پولادی در "تاریخ هزاره‌ها"، جمعیت
هزاره از حدود ۱.۵ میلیون به ۶۰۰ هزار نفر رسید –
یعنی ۶۰ درصد نابودی. زنان و کودکان را به بازارهای
برده‌فروشی هند و بخارا فرستادند؛ هزاران را به
عنوان "جزیه" به قبایل سنی دادند. در ارزگان،
بامیان، و غور، "کله‌مناره‌ها" ساخت – توده‌های
سرهای بریده‌شده به عنوان نماد پیروزی. مثلاً در
اندر، پس از نبرد، بیش از ۵۰۰ سر روی هم چیده شد.
این‌ها نه جنگ، بلکه پاکسازی قومی بود: زمین‌های
هزارستان را به کوچی‌های پشتون داد تا تعادل
جمعیتی را برای همیشه تغییر دهد. بریتانیا هم
ساکت ماند، چون عبدالرحمان "دروازه هند" را
برایشان امن کرد.

اما ریشه عمیق‌تر: عبدالرحمان می‌خواست یک "دولت-ملت" بسازد، اما بر پایه نژادپرستی. هزاره‌ها را "مغول‌های کافر" خواند، در حالی که خودش با روس‌ها و بریتانیایی‌ها معامله می‌کرد. این دوران، پایه تبعیض‌های بعدی شد – از ظاهر شاه تا طالبان – جایی که هزاره‌ها همیشه "دشمن داخلی" بودند. خیانت داخلی هم اینجا شروع شد: برخی خوانین هزاره، مثل ملا محمد آخوندزاده در ابتدا، با وعده زمین همکاری کردند، اما بعداً پشیمان شدند. این ضعف اتحاد، ضربه نهایی را زد.

روایت کاتب هزاره در سراج التواریخ: هفت سال مقاومت، از قیام تا خیانت

فیض محمد کاتب هزاره، که خودش در دربار عبدالرحمان کار می‌کرد، در "سراج التواریخ" روایتی بی‌پرده از این جنایات داد – کتابی که حبیب‌الله خان بعداً سانسور کرد، اما نسخه‌های خطی‌اش مثل آن ۵۰۲ صفحه‌ای در آرشیو ملی جزئیات را حفظ کرده. کاتب، به عنوان شاهد عینی، نه فقط وقایع را ثبت کرد، بلکه تحلیل کرد: "عبدالرحمان با فریب و

زور، هزاره‌ها را به هلاکت کشاند، اما مقاومت‌شان درس عبرت است." او هفت سال را به عنوان دوره‌ای از "نارضایتی تدریجی به قیام همه‌جانبه" توصیف می‌کند - نه یک رویداد، بلکه زنجیره‌ای از شورش‌ها که می‌توانست پیروز شود، اگر اتحاد می‌ماند.

شروع قیام: کاتب در ص ۵۸۰-۶۰۰ جلد سوم می‌گوید: "نارضایتی هزاره‌ها از مالیات‌های ناعادلانه و غصب زمین، به تدریج به شورش تبدیل شد. در کابل، هزاره‌های مهاجر و مقامات ناراضی حکومت مثل برخی افسران به آن پیوستند." رهبران اولیه: میر یزدان‌بخش، محمد جعفر خان، و ملا شکور. آنها استراتژی چریکی داشتند: حمله به کاروان‌های عبدالرحمان در گردیز و غزنی، قطع راه‌های تأمین. در بهار ۱۸۸۸، قیام در ارغنداب شروع شد؛ هزاره‌ها ۲۰۰۰ جنگجو جمع کردند و یک پست نظامی را تصرف کردند. کاتب نقل می‌کند: "هزاره‌ها با ایمان و وحدت، لشکریان امیر را عقب راندند، اما فتوای جهاد علما، قبایل را علیه‌شان متحد کرد."

اوج مقاومت: کاتب جزئیات نبردها را موشکافانه

می‌گوید. در ۱۸۹۹، نبرد بامیان: ۵۰۰۰ هزاره علیه ۱۰ هزار سرباز عبدالرحمان. رهبران مثل حاجی آخوند سنگرهای کوهستانی ساختند و با تیراندازی از بالا، ۲۰۰۰ سرباز را کشتند. کاتب: "هزاره‌ها با شمشیر و تفنگ‌های قدیمی، شجاعانه ایستادند، اما کمبود مهمات و خیانت برخی خوانین شکست آورد." در ۱۸۹۰، قیام به کابل رسید؛ هزاره‌های شهر با مجاهدین ناراضی متحد شدند و کاخ را محاصره کردند، اما عبدالرحمان با کمک بریتانیا سرکوب کرد. آمار کاتب: در این دو سال، هزاره‌ها ۳۰ هزار کشته دادند، اما ۱۵ هزار سرباز امیر را از دست دادند. استراتژی هزاره‌ها: اتحاد قبیله‌ای و مذهبی - مساجد را به پایگاه تبدیل کردند، و زنان هم در لجستیک کمک کردند.

شکست و نسل‌کشی: کاتب در ص ۶۱۸-۶۵۰ می‌گوید: "امیر با لشکرکشی نهایی، فتوای علما را پخش کرد و قبایل غلامی را فرستاد. در اوروژگان، نبرد نهایی: ۲۰ هزار هزاره کشته شدند، و بقیه به بردگی رفتند." خیانت کلیدی: سید شاه نجف و سید باباشاه راه‌ها و تعداد جنگجویان را گزارش دادند - مزد ۳۶ روپیه ماهانه. کاتب تحلیل می‌کند: "اگر اتحاد کامل بود،

هزاره‌ها پیروز می‌شدند؛ اما اختلاف خوانین و نفوذ جاسوسان، همه را نابود کرد. "نتیجه: ۶۰ درصد جمعیت از بین رفت، هزارستان تقسیم شد، و هزاره‌ها به حاشیه رانده شدند. کاتب این را "درس برای آینده" می‌نامد: مقاومت بدون وحدت، فقط خون است.

این هفت سال، نه شکست نظامی، بلکه شکست سیاسی بود – عبدالرحمان با تغییر دموگرافی، هزاره‌ها را برای نسل‌ها ضعیف کرد. کاتب، با نوشتن این‌ها در دربار، ریسک مرگ را پذیرفت؛ کتابش سلاح ماند.

خالق: ضربه‌ای تنها به قلب استبداد، بدون افسانه‌های انتقام
عبدالخالق هزاره، ۱۷ ساله، در ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ در کابل، با سه گلوله به سر نادر شاه، استبداد را لرزاند. او دانش‌آموز لیسه استقلال بود، از خانواده‌ای متوسط در بگرام – نه قهرمان افسانه‌ای، بلکه جوانی که ستم را با دست خودش زد. انگیزه؟ نه انتقام خانوادگی، بلکه خشم از سرکوب سیستماتیک: نادر،

که با کودتای ۱۹۲۹ ظاهر شاه را برکنار کرد، هزاره‌ها را بیشتر حاشیه‌ای کرد - غصب زمین در بامیان، تبعیض در ارتش. خالق، طبق گزارش‌های تاریخی مثل "تاریخ معاصر افغانستان" نعمت‌الله اخلاقی، از سرکوب‌های نادر مثل اعدام‌های ۱۹۳۰ در کابل خشمگین بود و می‌گفت: "این مرد، خون مردم را ریخته؛ باید پاسخ دهد."

ارتباط با خانواده چرخ‌ی؟ افسانه‌ای ساختگی است. غلام حیدر خان چرخ‌ی، ژنرال دوران عبدالرحمان، در ۱۹۳۲ توسط نادر اعدام شد - به اتهام توطئه. نادر خانواده‌اش را هم نابود کرد: غلام نبی خان، زنان و فرزندان را زندانی کرد، اموال را مصادره. اما حقیقت شورشی: خالق هیچ ارتباط مستقیمی با چرخ‌ها نداشت. طبق شواهد در "گلوله‌هایی که مغز استبداد را شکافت"، تصمیم ترور از بهار ۱۳۱۲ بود، و خالق تنها عمل کرد - با تفنگی که از دوستش گرفت. ادعای "انتقام برای چرخ‌ها"، پروپاگاندای نادرشاه برای بدنام کردن هزاره‌ها بود؛ او خالق را "مزدور مغول" خواند تا قیام را خفه کند.

از دید مبارزانه: خالق نماد عمل مستقیم است –
بدون حزب، بدون رهبر، فقط ضربه به نماد قدرت.
بعد از ترور، شکنجه شد، اما فریاد زد: "برای عدالت
زدم." اعدامش در ملاءعام، درس عبرت داد: استبداد
می لرزد، اما بدون پیگیری، ضربه بی اثر می ماند.
خانواده چرخي نابود شد تا هزاره ها را بترساند، اما
خالق ثابت کرد: یک فرد می تواند سیستم را به
چالش بکشد.

نقش سیدها و ملاها در جامعه هزاره: نفوذ مذهبی
یا ابزار سرکوب؟
سیدها و ملاهای شیعه، در جامعه هزاره – که ۹۰
درصد شیعه اثناشعری است – نقش دوگانه ای
داشته اند: گاهی پناه، اغلب زنجیر. تاریخ واقعی، از
دوران تیموریان تا امروز، نشان می دهد نفوذشان بر
پایه مذهب شیعه است، اما اغلب به تفوق طلبی و
سوءاستفاده تبدیل شده – نه برابری، بلکه
سلسله مراتب.

سیدها: تفوق طلبی قبیله ای در لباس مذهب.
سیدها، حدود ۵-۱۰ درصد جمعیت هزاره، از قرن ۱۶

وارد شدند و با ادعای نسب به پیامبر، اعتبار گرفتند. در جامعه هزاره، رابطه "آقا-نوکر" حاکم شد: سیدها خمس، نذر، و هدایا می گرفتند، در عوض تعویذ می دادند - رابطه‌ای ارثی، بدون مسئولیت. اسماعیل مبلغ در "نقد سیدگرایی" تحلیل می کند: این تفوق طلبی، ریشه در عرب‌گرایی امویان دارد؛ سیدها ازدواج درون‌قبیله‌ای می کنند تا "نسب پاک" حفظ شود، و هزاره‌ها را "مرید" می بینند. نمونه: در شوراها سنتی، ۵-۶ وکیل از ۱۰، سید بودند، نه به خاطر شایستگی، بلکه نسب.

تاریخی تاریک: در ۱۸۸۸، سید شاه نجف و سید بابا شاه جاسوس عبدالرحمان شدند - راه‌های هزارستان را نقشه‌برداری کردند، جمعیت را گزارش دادند، و قیام را لو دادند. مزد: ۳۶ روپیه ماهانه. این خیانت، هزاره‌ها را به کشتار کشاند. در قرن ۲۰، سیدگرایی هویت قومی را انکار کرد: سید اسماعیل بلخی خوب بود، اما افراطیون مثل برخی در حزب وحدت، هزاره‌ها را "فقط شیعه" دیدند، نه قوم مستقل - که به انزوا کمک کرد. تأثیر: تنش‌های اخیر در فضای مجازی، از همین ریشه است؛ سیدها اتهام

"مغول‌گرایی" می‌زنند، هزاره‌ها تبعیض را فریاد می‌زنند. مثبت: برخی سیدها مثل شاه علی‌اکبر، فلکلور هزاره را حفظ کردند، اما کلیت: سیدگرایی، وحدت را تضعیف کرده، چون برابری اسلامی را نقض می‌کند.

ملاهای شیعه: آموزش یا ابزار خارجی؟ ملاها، اغلب سید، از قرن ۱۹ نقش کلیدی داشتند – تعلیم قرآن، حفظ مذهب در برابر سنی‌گری. در هزاره‌جات، مساجد پایگاه مقاومت بودند؛ ملا محمد آخوندزاده در ۱۸۸۸، فتوای جهاد داد. اما تاریکی: بسیاری در قم و مشهد تعلیم دیدند، و دستورکار تهران را آوردند. در جنگ ایران-عراق، هزاره‌های مهاجر را به جبهه فرستادند – هزاران کشته، بدون سود برای افغانستان. در افغانستان، ملاهای ایرانی‌الاصل مثل در دوران مجاهدین، حزب‌هایی ساختند مثل سپاه پاسداران هزاره که به جای وحدت قومی، مذهبی عمل کردند – نتیجه: اختلاف با سنی‌ها، و ایزوله شدن هزاره‌ها.

خیانت‌ها: در ۱۹۹۸، برخی ملاها در مزارشریف

سکوت کردند وقتی طالبان کشتار کرد. امروز، در پاکستان، ملاهای کوئته هزاره‌ها را به "عامل ایران" برچسب می‌زنند، که کشتار لشکر جنگوی را توجیه می‌کند. مثبت: ملاهایی مثل ملا فیض محمد کاتب، با نوشتن سراج، تاریخ را حفظ کردند. اما کلیت: ملاها، مذهب را ابزار قدرت کردند - سوءاستفاده جنسی، و نفوذ خارجی. تأثیر: هزاره‌ها مذهبی ماندند، اما قومیت‌شان ضعیف شد؛ بدون برابری، این نفوذ، زنجیری است.

کوچ اجباری: رانده شدن از ریشه‌ها، ابزار پاکسازی ابدی

کوچ اجباری، یکی از زخم‌های باز این سیستم سرکوب، از دوران عبدالرحمان شروع شد و تا امروز ادامه دارد - نه تصادفی، بلکه استراتژی‌ای برای نابودی هویت و اقتصاد هزاره‌ها. در اواخر قرن نوزدهم، بعد از شکست قیام، عبدالرحمان هزاره‌های بازمانده را از هزارستان به زور رانده شد. جزئیات: بیش از ۲۰۰ هزار نفر - عمدتاً زنان، کودکان، و سالمندان - به عنوان برده یا آواره به مناطق جنوبی مثل هلمند، قندهار، و زابل فرستاده شدند، جایی که

زمین‌هایشان را به کوچی‌های پشتون دادند تا "تعدادل قومی" ایجاد کنند. بقیه به شمال و غرب پراکنده شدند، و هزاران به خارج: زنان به بازارهای برده‌فروشی در هند بریتانیایی و بخارا فروخته شدند، مردان به عنوان نیروی کار اجباری به مزارع پشتون‌ها. چرا؟ تحلیل: این کوچ، نه فقط مجازات، بلکه مهندسی جمعیتی بود - عبدالرحمان می‌خواست هزاره‌ها را از منابع غنی دور کند، و آنها را به حاشیه‌های خشک و بی‌حاصل بفرستد تا وابسته شوند. نتیجه: هزاره‌ها از کشاورزان مستقل به کارگران روزمزد تبدیل شدند، و هویت‌شان پراکنده - بدون زمین، بدون اتحاد. این الگو، پایه مهاجرت‌های بعدی شد، جایی که هزاره‌ها همیشه "مهاجر" دیده می‌شوند، نه صاحب‌خانه.

تجزیه: این کوچ، اقتصادی-نژادی بود؛ بریتانیا حمایت کرد چون هزاره‌ها را "عنصر ناآرام" می‌دید، و عبدالرحمان از فتواهای سنی برای توجیه بردگی استفاده کرد. بدون مقاومت متحد، هزاره‌ها نتوانستند برگردند - خوانین محلی، با وعده سهم از غنائم، راه را بستند.

چرا هنوز کوچ اجباری ادامه دارد: چرخه سرکوب در
۲۰۲۴-۲۰۲۵

در دوران فعلی، تحت طالبان دوم، کوچ اجباری هزاره‌ها نه گذشته، بلکه حال است - یک سیاست سیستماتیک برای پاکسازی قومی-مذهبی. از ۲۰۲۱ تا اکتبر ۲۰۲۵، بیش از ۱۰۰ هزار هزاره از هزارجات رانده شده‌اند، به شهرهای حاشیه‌ای مثل کابل یا جنوب. جزئیات: طالبان، با حمایت از کوچی‌های پشتون، زمین‌های هزاره را غصب می‌کند - مثلاً در دایکندی ۲۰۲۴، ۵۰۰ خانواده از روستاهای مرکزی به زور به مناطق مرزی هلمند فرستاده شدند، جایی که "کوچی‌سازی" حاکم است. بقیه به خارج: صدها هزار به ایران و پاکستان مهاجرت کرده‌اند، اما با اخراج‌های دسته‌جمعی، چرخه بدتر شده. چرا؟ تحلیل: طالبان هزاره‌ها را "کافر شیعه" می‌بیند، و درگیری زمین با کوچی‌ها بهانه است - هزارجات را برای معادن و دامداری پشتون‌ها خالی می‌کنند. حملات داعش-خراسان مثل بمب‌گذاری در غور ۲۰۲۵ هم آوارگی را تشدید می‌کند. تجزیه: این کوچ، اقتصادی است، مذهبی، و استراتژیک. بدون شریک

خارجی، و با ضعف داخلی رهبران مهاجر، مقاومت بی اثر است. نتیجه: هزاره‌ها از ۲۰ درصد جمعیت به حاشیه رانده می‌شوند، و مهاجرت اجباری، نسل‌ها را پراکنده نگه می‌دارد.

اوضاع هزاره‌ها در جنگ داخلی ۱۹۹۰ها: خیانت‌های داخلی و فروپاشی از درون جنگ داخلی ۱۹۹۲-۱۹۹۶، برای هزاره‌ها نه فقط جنگ با دیگران، بلکه جنگ با خودشان بود - جایی که اتحاد اولیه حزب وحدت توسط عبدالعلی مزاری با اختلافات داخلی و خیانت‌ها درهم شکست. هزاره‌ها، بعد از سقوط کمونیست‌ها، کنترل غرب کابل و بخش‌هایی از مزارشریف را گرفتند، اما بدون ارتش منظم، قربانی شدند. جزئیات: در ۱۹۹۳، اختلاف بین مزاری و عبدالکریم خلیلی بر سر قدرت، هزاره‌ها را تقسیم کرد - خلیلی با دولت ربانی معامله کرد، مزاری را تضعیف. در مزارشریف ۱۹۹۷، طالبان؛ هزاران هزاره را کشتند، و بخشی از این به دلیل اطلاعات داخلی بود: برخی فرماندهان هزاره، برای پست، با دوستم همدست شدند.

خیانت‌های داخلی: خوانین محلی مثل حبیب‌الله
رفعی از غور با مجاهدین سنی حنیف و غیره پیمان
بستند، و منابع را فروختند - نتیجه: سقوط بامیان
۱۹۹۸. جنگ داخلی هزاره‌ها: حزب وحدت به
جناح‌های سپه‌سالار مذهبی، سیدمحور و حراست
قومی تقسیم شد، و درگیری‌های ۱۹۹۴ در کابل،
صدها هزاره را کشت. خیانت سیدها؟ اثبات‌شده اما
محدود: سید محمد رسول در ۱۹۹۵ با طالبان مذاکره
کرد تا قدرت بگیرد، و اطلاعات داد - طبق
گزارش‌های سازمان ملل، این لو رفتن پست‌های
هزاره در هرات را آورد. سیدها، با نفوذ مذهبی،
اغلب مزاری را غیرسید برچسب زدند و جناح‌های
جدا ساختند، که اتحاد را نابود کرد. تحلیل: این
خیانت‌ها، ریشه در سلسله‌مراتب قبیله‌ای داشت -
رهبران برای منافع شخصی فروختند، و بدون
ایدئولوژی مشترک، هزاره‌ها ۵۰ هزار کشته دادند.
طالبان از این ضعف استفاده کرد و هزارجات را
تصرف.

اوضاع فعلی: تحت طالبان، هزاره‌ها در محاصره‌اند
- حملات هدفمند داعش: ۲۰۰ کشته در مدارس

دشت برچی، غصب ۳۰ درصد زمین‌های بامیان، و ممنوعیت آموزش دختران. مهاجرت: از ۲۰۲۱، ۱.۵ میلیون هزاره آواره داخلی یا خارجی شدند - ۶۰۰ هزار به ایران، ۴۰۰ هزار به پاکستان. دلایل: ترس از نسل‌کشی، بیکاری ۹۰ درصدی در هزارجات، و نبود عدالت. تجزیه: طالبان هزاره‌ها را "تهدید" نمی‌بینند، اما نابود می‌کند تا قدرت را تثبیت کند - مهاجرت، نه راه‌حل، بلکه تبعید ابدی است، و بدون بازگشت، هویت از بین می‌رود.

این چرخه - از عبدالرحمان تا طالبان - با خیانت داخلی و سرکوب خارجی می‌چرخد، اما پایانش نزدیک است اگر بیدار شویم. نه رهبر، نه حزب، نه سید یا ملا - فقط ما، مردم، با دست‌های خالی اما مشت‌های گره‌کرده. هر کوچ اجباری، هر خیانت، فریادی است برای عمل مستقیم: بسوزانید کاخ‌های استبداد، غصب کنید غاصبان را، و مرزهای خیالی را بشکنید. هزاره‌ها، نه قربانی، بلکه طوفان باشید - بدون زنجیر مذهب یا قبیله، متحد در خشم، و آزاد در ضربه. خون‌ها فریاد می‌زنند: برخیزید، چون سکوت، قتل عام دیگری است. زمان استبداد مرده؛

حالا زمان ماست، بی رحم و بی پایان.

(سین_بامداد)